

پیش ایشان رفتیم و سلام کردیم جواب دادند شیخ من را بپهلوی خود خواند چون
فارغ شدند همه بر همان هیئت که بودند ایستادند و شیخ مرا گفتند که
کودک را با ما فقط کن من در میان آن شیخ و شیخ خود میفرستم می شنیدم که آن کلاه
و یخچ سفید بگویش من می آمد سر را در خاطر چنان آمد که استغفار می کند چون
بمزد لطف و سببم شیخ من را گفت که احتیاج خود را آواز ده آواز داد و جواب داد
پیش ایشان رفتیم و اینجا عجب شاعران را فرستادند و با ایشان دانه و نماز میگرداند
لجوج از نماز فارغ شدند عجب گفتند و دیگر ایشان طاعت بد و علی بن شلوویه
رحمه الله تعالی شیخ ابوعبدالله خفیف گفته است که میان علی بن شلوویه و دیگر
صحنی میگذاشت علی بن شلوویه گفت من نزدی می شناسم که بر سر کوهی وقت نماز شد
و آب بر کوه دیگر بود در برابر آن خواست که طهارت کند همین کوه سرفراهم آواز زد
پای خود این کوه بران کوه نهاد و طهارت کرد و نماز کرد و هنر شیخ ابوعبدالله
خفیف گفته که از بس که عذاب بن شلوویه در کوهها و صحراهای بود جماعتی از
گردان مشغوف و می شده بودند و کس از راه و سالی ایشان پیش وی آمدند و گفتند
هر کدام دختر می دادیم که هنر یک با چها هزار کوسقند داشت میخواهیم که ایشان را
بزیانی و آن کوسقند برای صادر و وارد فقر باشد دختران را نکاح کرده روی
مومئین و با گفتن زمان ما بر ما تقاضا کن که تو هم مثل ما شدی گفت من این را
خدای تعالی کرده موه من گفت ما نیز از برای خدای تعالی آمدیم **رحمه الله تعالی**

کتابت شده است
در کتابت
کتابت شده است
کتابت شده است
کتابت شده است

گفت من ایشان را سه طلاق کردم مشما هم را کرد است میگوید سه طلاق گوید
موتل ویزا گفت یا میشوه نسبت استة فی الطلاق **ابوبکر الاسکافی رحمه الله**
شیخ ابوعبدالله خفیف گفته است که ابوبکر اسکافی سی سال دوزخ داشت چون وقت
نزع آمد با او پنبه بآبیز کردند و پیش دهان وی بردند از پنداخت و بود بر
ابوالفتح رحمه الله تعالی شیخ ابوعبدالله خفیف گفته است که ان ابوالفتح
شنیده که بر امام خانه نشسته بود ملا بلس را دید که در کویچه میگذاشت گفت ای
مافون! چچاچه میکنی پای از زمین برداشتی و پیام برآمد و در دهان او ریوسید
وی زد و رو برآیند با ختم و از آن سالها گذشت و قتی مرا افتاق حج افتاد چون باز
گشتم بخوبی رسیدم که پل نه بسته بودند و آبی عظیم بود از کدشتن عاجز شده
ناگاه بر صعیف دیدم که بآب درآمد با خود گفتن من صعیف ترا دین پر
نیستم بخواستم و بر عقب وی درآمد چون میان آب رسیدیم آن پریای خود
بر کتا رجوی نهاد و بیرون رفت من در میان آب ماند و آب من غلبه کرد عرق
شدم و جامهای من تر شد و آب سر میزدایند و می برد تا آن زمان که خدای تعالی
کرد و مرا تیر کشا و انداخت بر آستانه بود و نظاره من میگردد چون خلافت
مراجعات داد و بیرون آمد آن پری گفت چون دیدی یا با ابوالفتح توبه کردی که
دیگر مرا بسید زنی **ابوبکر الخفاف رحمه الله تعالی** شیخ ابوعبدالله خفیف
ساز من نماز شنید که شما را در دوزخ که اگر بخواند با بد

بعضی شیوه قوامش کرده است
که تفریق طلاقات بلکه است و اینها
طلقات ثلث یکبار بود است

کتابت شده است
کتابت شده است
کتابت شده است